



الف: متن زیر را به دقت بخوان سپس از یکی از نزدیکانت بخواه که آن را به شما املا بگوید.

پدر مانی و مینا بزرگ است. آن‌ها در روستا زندگی می‌کنند. خویشاوندان آن‌ها نیز در همان روستا هستند. مانی و مینا زندگی در روستا را بسیار دوست دارند. آن‌ها می‌گویند ما این جا نعمت‌هایی داریم که بچه‌ها در شهر از آن محروم هستند. مثلاً وقتی به صحرا می‌رویم بلدرچین، جغد، راسو و پرندگان و جانوران مختلفی را از نزدیک می‌بینیم. آن‌ها همواره به فکر محیط زیست هستند و مراقب آشیانه‌ی حیوانات می‌باشند. مانی و مینا نیز تصمیم دارند خوب درس بخوانند و در زمینه‌ی کشاورزی و محصولات ارگانیک اطلاعات خود را زیاد کنند تا بتوانند صاحب کسب و کاری حرفه‌ای در روستای خود باشند. این خواهر و برادر انتظار دارند همه‌ی انسان‌ها به طبیعت و موجودات زنده احترام بگذارند و با داس‌های تیز کرده از زمین مراقبت کنند.

ب: دانش آموز دانا! املائی نوشته‌ام و کلماتی در آن اشتباه نوشته شده است. املا را با دقت بخوان و زیر کلمات اشتباه خط بکش و درست آن‌ها را بنویس و به املا نمره بده.

بلدرچین‌ها ^{آشیانه‌ای} عاشیانه‌ای در کشتزار دارند و روزها به دو نیال ^{نیال} غذا به سحرا ^{سحرا} می‌روند. آن‌ها نگران هستند که دهقان ^{دهقان} مزرعه را درو کند، ولی همسایه‌ها ^{همسایه‌ها} و خیشان ^{خیشان} برای کمک نیامدند. برزه‌گر ^{برزه‌گر} و پسرش ^{پسرش} طصمیم ^{طصمیم} گرفتند، به انتظار ^{انتظار} نمانند و خودشان داس ^{داس} را تیز کنند و کشتزار را درو کنند. بلدرچین‌ها فحمیدند ^{فحمیدند} که دیگر جای ماندن نیست و باید صاهب ^{صاهب} لانه‌ی جدیدی شوند.

بسم الله الرحمن الرحیم
کلمات اشتباه

تمرین

کلمات مرتبط را به یکدیگر وصل کن.

من	می‌خواهم بروم
تو	می‌برد
او	می‌گذاری
ما	نوشته‌ایم
آن‌ها	می‌خواهند بخورند



۲

درستی ☒ و نادرستی ☒ جملات زیر را مشخص کرده و در صورت نادرستی، درست آن‌ها را بنویس.

الف: بلدرچین‌ها تصمیم گرفتند برای همیشه در کشتزار بمانند. ☒ از کشتزار برود.

ب: خویشان بزرگ برای کمک به او به کشتزار آمدند. ☒ نیا آمدند.

پ: بلدرچین‌ها محصولات کشتزار را می‌خوردند، پس بزرگ تصمیم گرفت لانه‌ی آن‌ها را خراب کند. ☒ کشتزار را درو کند.

ت: صاحب کشتزار تصمیم گرفت کارهایش را خودش انجام دهد. ☒

۳

جاهای خالی را با توجه به درس بلدرچین و بزرگ، کامل کن.

الف: ما همیشه با خویشان و بستگان دیدار و گفتگو می‌کنیم.

ب: بزرگ همان کشاورز است.

پ: پدر بزرگ امیر در کشتزار گندم می‌کارد.

ت: کشاورزان محصولات پاییزی را کردند.

۴

در جاهای خالی نشانه‌ی مناسب بنویس.

فهمید

تکجب

صاحب

۵

هم‌معنی کلمات زیر را بنویس.

خویشان

بزرگ

آشپانه

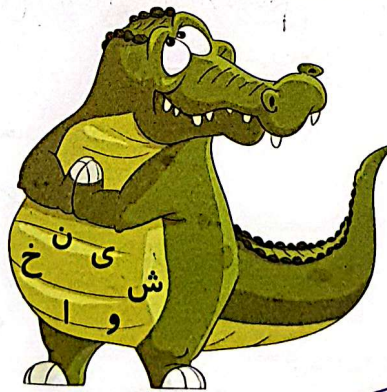
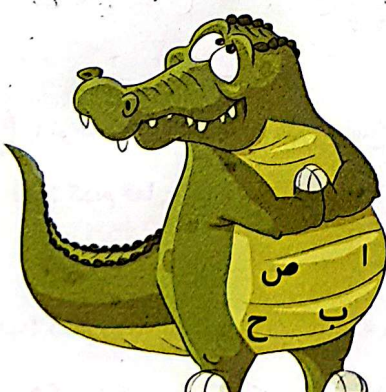
اقوام

کشاورزان دهقان

لانه

۶

با حروف به هم ریخته دو کلمه بساز و آن‌ها را در یک جمله که مربوط به زمان حال باشد، به کار ببر.



صاحب

خویشان

یکی از خویشان ما امروز صاحب فرزندی شد.

۷

متن زیر را طوری کامل کن که همه‌ی جملات در «زمان حال» باشند.

من در مدرسه بهترین اوقات خود را می‌گذرانم. و با هم کلاسی‌هایم مهربان هستیم.
معلم کلاسم را دوست دارم. من دانش آموز درس خوان و مؤدبی هستیم.
و تکالیفم را به موقع انجام می‌دهم.

۸

برای کلمه‌ی «همسایه» ۵ جمله‌ی جداگانه بنویس، به طوری که وقتی پشت سر هم می‌خوانیم یک بند باشد.



- (۱) همسایه‌ی ما بسیار مهربان و مؤدب است.
- (۲) سر همسایه‌ی ما هر روز با من بازی می‌کند.
- (۳) در هنگام بازی با هم به صورت اتفاقی تیشی می‌زنیم.
- (۴) به هم اطلاع دادیم و غصارت آن باین را جبران کردیم.
- (۵) از آن روز تصمیم گرفتیم با توپ نرم بازی کنیم.

۹

کلمه‌های به هم ریخته زیر را مرتب کن و دو جمله بنویس.

هرچه - بزرگتر - نشست - کنیم - خودمان - به انتظار - به کمک - او - کسی - نیامد - داس‌ها - تیز - باید - و کنیم - فردا - کشتزار - درو

هرچه بزرگتر به انتظار نشست کسی به کمک او نیامد.
فردا باید داس‌ها را تیز کنیم و خودمان کشتزار را درو کنیم.

۱۰

با توجه به سؤالات داده شده، پاسخ مناسب را انتخاب کن.

الف: کدام فعل «زمان حال» نیست؟

- (۱) می‌روم (۲) هستم (۳) انجام دادم (۴) می‌آیم

ب: کدام دسته از کلمات زیر با بقیه متفاوت است؟

- (۱) شکر - شکر (۲) شیر - شیر (۳) کرم - کرم (۴) عالم - عالم

پ: مزرعه همان است.

- (۱) چمنزار (۲) کشتزار (۳) کوهستان (۴) جنگل

فارسی سوم دبستان

۴۲

ت: کدام گزینه هم معنی کلمه‌ی دهقان نیست؟

(۱) کشاورز

(۲) برزگر

(۳) قلاح

(۴) باغبان

ث: کدام جمله مربوط به زمان حال نیست؟

(۱) امروز در مدرسه ریاضی خواندم

(۲) اکنون در حال انجام تکالیف هستم.

(۳) به مادرم احترام می‌گذارم.

(۴) زهرا با آرامش غذا می‌خورد.

خوانش و پردازش

داستان زیر را بخوان و به سؤال‌ها پاسخ بده.

ناشنوایی خواست به احوالپرسی بیماری برود. با خودش حساب کرد که نباید به دیگران درباره ناشنوایی‌اش چیزی بگوید و برای آنکه بیمار هم نفهمد او صدایی را نمی‌شنود باید از قبل پرسش‌های خود را طراحی کند و جواب‌های بیمار را حدس بزند.

پس در ذهن گفت‌گویی بین خودش و بیمار را طراحی کرد. با خودش گفت: «من از او می‌پرسم حالت چطور است و او هم خدا را شکر می‌کند و می‌گوید بهتر است. من هم شکر خدا می‌کنم و می‌پرسم برای بهتر شدن چه خورده‌ای؟ او لابد غذا یا دارویی را نام می‌برد. آن وقت من می‌گویم نوش جانست باشد. پزشکت کیست؟ و او نام حکیمی را می‌آورد و من می‌گویم قدمش مبارک است و همه بیماران را شفا می‌دهد و ما هم او را به عنوان طبیبی حاذق می‌شناسیم.

مرد ناشنوا با همین حساب و کتاب‌ها به سراغ همسایه بیمارش رفت و همین که رسید پرسید: «حالت چطور است؟» اما همسایه برخلاف تصور او گفت: «دارم از درد می‌میرم.» ناشنوا خدا را شکر کرد و سپس پرسید: «چه می‌خوری؟» بیمار پاسخ داد: «زهرا زهر کشنده!» ناشنوا گفت: «نوش جانست باشد. راستی طبیب کیست؟» بیمار گفت: «عزرائیل!» ناشنوا گفت: «طبیبی بسیار حاذق است و قدمش مبارک.» سرانجام از عیادت دل کند و برخاست که برود اما بیمار بدحال شده بود و فریاد زد که این مرد دشمن من است که البته ناشنوا نشنید و ذوقش برای آن عیادت بی‌نظیر، کم نشد.

الف: چرا مرد ناشنوا به خانه‌ی همسایه‌اش رفت؟

برای احوال‌پرسی و عیادت همسایه‌اش که بیمار بود.

ب: چرا مرد همسایه گفت که این مرد دشمن من است؟

چون حرف‌های ناشنوا خلاف انتظار او بود.

پ: نتیجه‌ای که از این داستان می‌گیری چیست؟

اتفاقات را نمی‌توان پیش‌بینی کرد.